

سفر «جنسیت» به خاورمیانه

مروری بر «فمینیسم در اسلام» اثر مارگو بدران

مریم نصر اصفهانی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مارگو بدران (متولد ۱۹۳۶) پژوهشگر و استاد امریکایی متخصص در تاریخ خاورمیانه با تمرکز بر مطالعات زنان و جنسیت است که با پژوهش‌هایش در حوزه فمینیسم اسلامی شناخته می‌شود. او تحصیلات خود را در دانشگاه‌های هاروارد و آکسفورد به سرانجام رساند و عربی را در دانشگاه الازهر قاهره آموخت و هم‌اکنون پژوهشگر ارشد در مرکز بین‌المللی پژوهشی ویلسون در واشینگتن است. او مقالات و کتاب‌های محققانه‌ای در زمینه فمینیسم اسلامی قلمی کرده که از میان کتاب‌های او می‌توان به «گشودن دروازه‌ها: یک قرن نوشته‌های فمینیسم عربی» (۱۹۹۰) و «فمینیسم و رای شرق و غرب: حرف و عمل جنسیتی جدید در اسلام جهانی» (۲۰۰۷) اشاره کرد. «فمینیسم در اسلام: هم‌گرایی‌های دینی و سکولار» (۲۰۰۹) کتابی است در ۳۵۰ صفحه که در بردارنده مجموعه‌ای از مقالات مارگو بدران درباره فمینیسم در کشورهای اسلامی با تمرکز بیشتر بر مصر است. این مقالات در خلال دو دهه پیش از انتشار کتاب و هم‌زمان با سیر تحولات وضعیت زنان در کشورهای اسلامی نوشته شده و اغلب آنها قبلاً منتشر شده بودند. ادعای اصلی بدران در این کتاب این است که عبارت «فمینیسم اسلامی» نه عبارتی متناقض یا جعلی که عبارتی معنادار و اصیل است. فمینیسم اسلامی آن‌طور که اسلام‌گرایان متعصب معتقدند «غربی» نیست و آن‌طور که غربیان اعتقاد دارند جعلی و بی‌معنا نیست. هریک از مقالات او با بررسی مصادیق متفاوت حول این ادعا شکل گرفته است که «فمینیسم‌هایی که زنان مسلمان ایجاد کرده‌اند فمینیسم خودشان است.» این گزاره هم درباره «گفتمان فمینیسم اسلامی» و هم درباره «گفتمان فمینیسم سکولار در کشورهای مسلمان» صدق می‌کند. ضمن اینکه از نظر او این دو رویکرد، آن‌چنان که شاید از خاستگاه‌های متفاوتشان تصور کنیم، با فاصله از یکدیگر نایستاده‌اند.



کتاب دو بخش و چهارده فصل/مقاله دارد. بخش اول با عنوان «مصر - اواخر قرن نوزدهم تا پایان قرن بیستم: قرن اول فمینیسم» مشتمل بر هشت مقاله است با تمرکز بر جریان‌های فمینیستی در مصر. بخش دوم با عنوان «جهان اسلام - اواخر قرن بیستم تا قرن بیست و یکم: حلقه‌های گسترش یافته، جهت‌گیری‌های جدید» شش مقاله را با موضوع گسترده‌تر جهان اسلام دربرمی‌گیرد. اولین مقاله از بخش اول با عنوان «دستورکار رقابت: فمینیست‌ها، اسلام و دولت در مصر قرن نوزدهم و بیستم» جزو فصول روشنگر کتاب است که با محوریت «مسئله زن» در مصر آن دوران به بررسی گفتمان‌های متفاوت و رقیبی می‌پردازد که هم‌زمان با تشکیل دولت و طبقات مدرن در مصر ایجاد شدند و به رویارویی اقتصادی و سیاسی با غرب پرداختند. زن شهروند جامعه مدرن هم عضوی از ملت بود و هم عضوی از امت و نقش‌های اجتماعی جدید او در مواجهه با تکالیف سنتی تنش‌ها و تناقض‌هایی ایجاد می‌کرد که مستلزم عقب‌نشینی و بازنگری در برخی نگرش‌های جامعه پدرسالار بود. در مصر هم مانند سایر جوامع مناسبات جنسیتی در پیوند با مناسبات قدرت قرار می‌گیرند. بدران استدلال می‌کند دولت‌ها در همه ادوار سعی کرده‌اند این مناسبات را متناسب با اهداف سیاسی خود تعریف و تنظیم کنند. ماحصل آن هم تغییرات ظاهری و اغلب فریب‌کارانه بوده است. در مواجهه با این وضعیت، دو گفتمان فمینیسم سکولار با خاستگاهی ملی‌گرایانه و فمینیسم اسلامی با خاستگاهی دینی پدید آمدند و کوشیدند در رقابت گفتمان‌هایی که اغلب «مسئله زن» را قربانی مصالح سیاسی و اقتصادی خود می‌کنند نقشی فعال داشته باشند.

فصل دوم با عنوان «زنان، قاسم امین و ظهور گفتمانی فمینیستی»، که به مناسبت صدمین سال انتشار کتاب «تحریر المرأة» اثر قاسم امین نوشته شده، مروری است بر تاریخ فمینیسم در مصر که، خلاف تصور رایج، مردان آغازگرش نبوده‌اند.

فصل سوم، «از آگاهی تا کنش‌گری: سیاست فمینیستی در اوایل قرن بیستم مصر»، به بررسی نقش طبقات متوسط و بالای اجتماعی در مصر در جنبش فمینیستی می‌پردازد. بدران در این فصل به سه زن مؤثر در تحولات مصر حول «مسئله زن» اشاره می‌کند: هدی شعراوی (۱۸۷۹-۱۹۴۷)؛ نبویه موسی (۱۸۹۰-۱۹۵۱) و ملک حفنی ناصف (۱۹۱۸-۱۹۸۶). این چهره‌های پیش‌گام با تشویق زنان به خروج از انزوا در نهاد خانواده در شکل‌دهی به مطالبات فمینیستی زنان مصری تأثیر به‌سزایی داشته‌اند. آن‌ها مسیر آگاهی به کنش‌گری



را با حرکت به سمت سپهر عمومی گشودند. بدران در این مقاله به‌طور مفصل به مسئلهٔ حجاب و دلالت‌ها و کارکردهای دوگانه‌اش بر حضور و غیاب عمومی زنان فمینیست مصری پرداخته است.

عنوان فصل بعد «تجلی فمینیسم و ملی‌گرایی در زندگی‌نامهٔ خودنوشت: خاطرات معلم مصری» است و در آن بدران در مقام یک تاریخ‌نگار فمینیست، به بررسی زندگی‌نامهٔ خودنوشت نبویه موسی پرداخته است. او «ذکریاتی» (خاطرات من) را گنجی در مطالعهٔ تاریخ فمینیسم در مصر می‌داند و تأکید می‌کند یکی از ارزش‌های این کتاب زبان آن است: نبویه موسی، خلاف فمینیست‌های طبقات بالا که به زبان فرانسه مسلط بودند، این کتاب را به عربی روزمره نوشته و به همین دلیل این اثر انعکاس بی‌واسطه‌تری از افکار و باورهای او به عنوان زنی نوگراست. بدران نشان می‌دهد که چگونه نبویه موسی از طریق زندگی‌نامهٔ خودنوشت در واقع «مانیفست فمینیستی و ناسیونالیستی» خود را منتشر کرده است.

در فصل پنجم با عنوان «زنان مستقل: بیش از یک قرن فمینیسم در مصر» بدران این ادعا را به چالش می‌کشد که فمینیسم مصر با مردان آغاز شده و ماهیتی غربی دارد. او ادعا می‌کند فمینیسم مصر بومی است و با زنان آغاز شده و منحصر به طبقات بالای اجتماع نبوده است. به باور او، زنان مصری فعالانه و مستقل فمینیسم سکولار/اسلامی خود را در دل ملی‌گرایی یا اسلام ادامه داده‌اند و هوشیارانه در برابر تغییر آشکال پدرسالاری تحت لوای امپریالیسم ایستاده و مبارزه کرده‌اند.

فصل هفتم با عنوان «سیاست(ها)ی بدن: زنان، قدرت و سکسوالیته در مصر» به موضوع ناقص‌سازی جنسی زنان پرداخته است. محور این فصل استدلال پیرامون این امر است که چگونه بدن‌های زنانه به ابژهٔ صرف جنسی فروکاهیده شده و به محل مناقشهٔ قدرت، سیاست و پدرسالاری تبدیل می‌شود.

مقالهٔ هشتم با عنوان «سفر جنسیت به قلمرو زبان عربی» با اشاره به نظریهٔ ادوارد سعید در باب «سفر نظریه‌ها» شکل گرفته است. ادعای سعید این است که نیروی نظریه‌ها از اتصال مستقیم و ارگانیک آن‌ها به شرایط واقعی و تاریخی ناشی می‌شود، در نتیجه وقتی نظریه‌ها به زمان‌ها و مکان‌های دیگر سفر می‌کنند، گاهی بخشی از قدرت و سرکشی اولیه‌شان را از دست می‌دهند. بدران به سفر «جنسیت» از دنیای انگلیسی‌زبان به دنیای



عرب‌زبان در خلال دو دهه اشاره و استدلال می‌کند رغم همه تفاوت‌ها، این ابزار نظری جدید دلالت‌های جهانی دارد. او یادآوری می‌کند که در مسیر شکل‌گیری این مفهوم محققانی از سراسر جهان حضور داشته‌اند: فمینیست‌های سفیدپوست غربی در کنار زنان متفکر سیاه‌پوست و شرقی. بدران به‌ویژه از فاطمه مرنیسی (د. ۲۰۱۵) و چاندرا موهانتی (متولد ۱۹۵۵، استاد دانشگاه سیراکیوز) یاد می‌کند که با آثار خود توجهات را به تفاوت‌ها و شباهت‌های تبعیض جنسی در سراسر دنیا جلب کرده و در پدیدآمدن مفهوم نوظهور «جنسیت» مشارکت کرده‌اند. درعین حال می‌گوید مسئله جنسیت، نه با این نام، ولی به همین معنا از دیرباز در جهان عرب‌زبان و گفتمان اسلامی محل بحث بوده است و حتی در قرآن می‌توان ردپایی از آن را یافت (تفاوت میان زن/مرد و ذکر/انثی). درنهایت، این مفهوم با ورود از دنیای انگلیسی‌زبان به دنیای عرب‌زبان و درگیر شدن با نظام معرفتی جدید در آن جذب و بومی‌سازی شده است.

پس از این مقاله، بخش دوم کتاب درباره جهان اسلام آغاز می‌شود. اولین مقاله این بخش «به‌سوی فمینیسم‌های اسلامی: نگاهی به خاورمیانه» نام دارد که ورود آگاهی جنسیتی و گفتمان فمینیستی به خاورمیانه را با آغاز مدرنیته از اواخر قرن نوزدهم بررسی می‌کند و بر مصر، ترکیه و ایران متمرکز است. به عقیده بدران، فمینیسم جوامع مسلمان در قرن بیست‌ویکم، که جوامع دیاسپورا (یا دور از وطن) را هم دربرمی‌گیرد، «فمینیسم اسلامی» خواهد بود. بدران برای این ادعای خود پنج دلیل می‌آورد: یکم اینکه اسلام در حال تبدیل شدن به پارادایمی فرهنگی و سیاسی است. دوم اینکه امروز بیش از هر زمان دیگری زنان مسلمان از تحصیلات عالی برخوردارند و امکان قرائت پیشرو از باورهای دینی خود را دارند. سوم اینکه «فمینیسم اسلامی» تنها گفتمانی است که بالقوه می‌تواند اکثریت زنان (و شمار زیادی از مردان) مسلمان را با خود همراه کند. چهارم اینکه جهانی شدن و فراگیری ارزش‌های مدرن رویکردهای برابری‌خواهانه را ضرورتی برای زندگی افرادی می‌کند که هم می‌خواهند مسلمان باشند و هم به ارزش‌های مدرن پای‌بند بمانند. درنهایت اینکه تحولات رسانه‌ای و فناوری‌های جدید مستلزم فمینیسمی غیرمتمرکز و غیرملی است که زنان مسلمان سراسر جهان را با هم پیوند می‌دهد.



بدران در این مقاله و شماری از مقالات دیگر به وضعیت خاص زنان ایران، به‌ویژه بعد از انقلاب اسلامی، اشاره می‌کند و آن را نمونه‌ای پیشرو از «فمینیسم اسلامی» معرفی می‌کند که با همکاری جریان‌های سکولار شکل گرفته است. زنان نواندیش دینی و پژوهشگران زن در دیاسپورای ایرانی در جست‌وجوی یافتن موقعیتی برای فمینیسم در میانهٔ اسلام و مردسالاری‌اند. البته باید توجه کرد که نظریات بدران دربارهٔ ایران، برخلاف مصر، یمن و نیجریه، برگرفته از کارهای پژوهشی دست اول خودش نیست و مستند به آثار متفکرانی مانند پروین پایدار، افسانه نجم‌آبادی، زیبا میرحسینی و مجلاتی مانند «زنان» به سردبیری شهلا شرکت در داخل ایران است.

فصل دهم با عنوان «فمینیسم اسلامی: در پس یک نام چه نهفته است؟» به تعریف فمینیسم اسلامی و حواشی مثبت و منفی حول این پدیده پرداخته است. بدران در تعریف این عبارت می‌گوید فمینیسم اسلامی «گفتمان و عملی فمینیستی است که درون پارادایم اسلامی صورت‌بندی شده است. فمینیسم اسلامی با استناد به فهم قرآن و الزامات آن در جست‌وجوی حقوق و عدالت برای زنان و مردان در کلیت هستی آن‌هاست.» او توضیح می‌دهد که این عبارت نخست در دههٔ ۹۰ میلادی توسط زنان در ایران (در مجلهٔ «زنان»)، عربستان، ترکیه و جنوب آفریقا به‌کاررفت و هم حامیان و هم مخالفان جدی داشت. برخی از متفکران مسلمان برابری‌خواه آن را نپذیرفتند و عبارات دیگری مانند «بازخوانی زن‌مدارانه از قرآن» را جایگزین آن کردند اما حساسیت نظریه‌پردازان و متفکران زن در استفاده از واژهٔ «فمینیست» یا «جنسیت» رفته‌رفته کمتر می‌شود.

بدران بار دیگر تأکید می‌کند فمینیسم اسلامی پدیده‌ای جهانی است که توسط زنان مسلمان از جوامع اکثریت و اقلیت در آفریقا یا آسیا و همچنین در جوامع مهاجر و نوکیش در غرب تولید می‌شود. فمینیسم اسلامی از دو قطبی‌های مذهبی/سکولار و شرقی/غربی فراتر می‌رود. روش اصلی فمینیسم اسلامی همان روش‌های کلاسیک در مطالعات اسلامی یعنی اجتهاد و تفسیر قرآن است. در کنار آن، فمینیست‌های مسلمان از ابزارهای زبان‌شناسی، تاریخ، نقد ادبی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و غیره هم استفاده می‌کنند. این زنان در مواجهه با قرآن پرسش‌های جدیدی از متن می‌پرسند که در تفسیرهای کلاسیک و حتی بسیاری از تفسیرهای



پساکلاسیک مطرح نشده بوده است چراکه این تفسیرها مبتنی بر پرسش‌های مردم‌محور و براساس تجربیات مردانی است که در جوامع مردسالار زندگی می‌کردند.

هرمنوتیک فمینیستی حساس به جنسیت بر اصل برابری جنسیتی در قرآن تأکید می‌کند که مفسران مرد علاقه‌ای به توجه به آن نداشته‌اند. این مردان دین مجموعه‌ای از تفاسیر را فراهم آورده‌اند که آموزه برتری مرد را غالب می‌کند. هرمنوتیک فمینیستی در مقابل این رویکرد سه مسیر متفاوت و هم‌پوشان را در پیش گرفته است: نخست، بازنگری آیات قرآن برای تصحیح داستان‌های نادرست رایج مانند داستان آفرینش؛ دوم، استناد به آیاتی که به صراحت تساوی زن و مرد را بیان می‌کند؛ و سوم، واسازی آیاتی که به تفاوت‌های زن و مرد توجه دارد اما معمولاً به‌گونه‌ای تفسیر شده که سلطه مردان را توجیه می‌کند.

این‌جا ادعای جالب بدران این است که در جوامع اسلامی فمینیسم اسلامی رادیکال‌تر از فمینیسم سکولار است چون در جست‌وجوی برابری برای زنان حوزه‌هایی را نشانه می‌رود که کاملاً با منابع قدرت در جامعه در ارتباط‌اند: ریاست، قضا، امامت جماعت و نظایر این‌ها، درحالی‌که مطالبات فمینیسم سکولار عموماً محافظه‌کارانه و مربوط به حوزه خصوصی/عمومی است. او باز هم بر این نکته تأکید می‌کند که فمینیسم اسلامی متعلق به همه ساکنان کشورهای اسلامی و مسلمانان خارج از این جغرافیا است.

فصل‌های دهم و یازدهم کتاب با تمرکز بر پژوهش‌های بدران در دو کشور مسلمان یعنی یمن و نیجریه در سال‌های دهه نود میلادی نوشته شده‌اند. او در فصل دهم به فعالیت‌ها و مبارزات زنان یمنی در جریان تغییر و تحولات سیاسی این کشور در آن دوران برای رسیدن به برابری جنسیتی می‌پردازد. در فصل یازدهم نیز با تمرکز بر رویدادهای سال ۱۹۹۹ در نیجریه و برآمدن رویکرد «بازگشت به شریعت»، نقد نظریه‌پردازان زن بر این رویکرد را بررسی می‌کند. این زنان نشان دادند که در کشورهای درگیر بحران‌های اقتصادی و اجتماعی اصلی‌ترین قربانیان اجرای حدود شرعی و بازگشت به شریعت زنان و مردان فقیرند و این امر آشکارا متناقض با پیام قرآن است.

در فصل سیزدهم، «میان فمینیسم(های) سکولار و اسلامی: تأملی درباب خاورمیانه و فراتر از آن»، بدران به تفصیل به نقاط افتراق و اشتراک دو رویکرد اسلامی و سکولار به فمینیسم می‌پردازد و اشاره می‌کند فمینیسم سکولار و فمینیسم اسلامی دو گفتمان متفاوت‌اند.



فمینیسم سکولار به گفتمان‌هایی از جمله ناسیونالیسم سکولار، مدرنیسم اسلامی، حقوق بشر و دموکراسی متکی است و فمینیسم اسلامی در گفتمان دینی مشخصی بیان می‌شود که قرآن را متن اصلی خود قرار می‌دهد. با این حال، هر دو رویکرد هم‌گام با تحولات مدرن در این کشورها شکل گرفته و پیام‌آوران آن نیز زنان طبقات بالا و متوسطی بودند که به مزایای مدرنیته دسترسی پیدا کرده بودند. این زنان هم‌زمان منتقد مردان هم‌طبقه خود بودند که خود از مواهب مدرنیته بهره می‌بردند و در عوض حفاظت از سنت و پرده‌نشینی را به زنان تحمیل و تجویز می‌کردند. بدران باور دارد فمینیسم سکولار با فمینیسم اسلامی در تضاد نیست و هر دوی این گفتمان‌ها وقتی از تاریخ زنان در کشور خود می‌نویسند به سرچشمه‌های مشترکی استناد می‌کنند. به عقیده او، این دو رویکرد در کنار هم در حال شکل‌دادن به انقلابی در رویکردهای جنسیتی در اسلام و خاورمیانه و فراتر از آن‌اند که از دوگانه‌ها فراتر رفته و همه را در آغوش خود جای می‌دهد.

فصل پایانی کتاب «فمینیسم اسلامی رو به جلو» نام دارد و چنانکه از عنوانش پیداست پیرامون این ادعا شکل گرفته که «فمینیسم اسلامی» و نه «فمینیسم در اسلام» در حرکتی رو به جلوست، حرکتی که زنگار مردسالاری را از اسلام پاک خواهد کرد و عدالت را در میان امت اسلام جاری می‌کند. بدران می‌گوید رویکرد شمول‌گرای فمینیسم اسلامی، در تناسب با پیام قرآن، از تفرقه‌اندازی اجتناب می‌کند و در جست‌وجوی عدالت اجتماعی برای همگان است. او اشاره می‌کند که برخی پدیده‌ها پیش از نام‌گذاری وجود دارند و فمینیسم اسلامی و مباحث مرتبط با جنسیت پیش از آغاز این جنبش‌ها و جعل این مفاهیم در جوامع مسلمان حضور داشته است. فمینیست‌های مسلمان پیوسته با بازخوانی و بازکاوی تفاسیر قرآن، احادیث و احکام فقهی به روش‌های سنتی و مدرن به پیشروی ادامه می‌دهند.

در مجموع می‌توان گفت «فمینیسم در اسلام» کتابی است سرشار از ایده و اطلاعات کلی و جزئی درباره وضعیت معاصر زنان مسلمان به‌طور کلی و زنان مصری به‌طور خاص. بدران در این کتاب گزارشی می‌دهد از چند دهه مطالعه و پژوهش خود درباره تاریخ مبارزات و تلاش‌های زنان مسلمان برای شکل‌دادن به جنبشی از آن خود برای دستیابی به عدالت اجتماعی. تک‌تک مقالات کتاب پر از شور و امیدواری درباره آینده‌اند. نمی‌توان با بدران درباره تغییر رویکرد زنان مسلمان و تغییر رویکرد به زنان مسلمان و خیز بلندی که زنان در



اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم برداشته‌اند موافق نبود، اما امروز، چهارده سال بعد از انتشار کتاب و پس عبور از بهار عربی، می‌توان دربارهٔ توفیق آنچه «گفتمان فمینیسم اسلامی» می‌نامد با تردید اندیشید. این تردید را رویدادهای سال‌های اخیر در کشورهای مسلمان غیرعربی مثل افغانستان پس از بازگشت طالبان و ایران پس از اعتراضات دامنه‌دار حول اجبار حجاب و خیزش مهسا بیش‌تر هم می‌کند. تردید نه به این دلیل که «گفتمان فمینیسم اسلامی» به لحاظ نظری ناموفق است، بلکه به این دلیل که معرفت‌های تولیدشده ذیل این گفتمان در جریان مسلط فقه «معتبر» نیستند. به این ترتیب، سرنوشت فمینیسم اسلامی هم متفاوت با سایر رویکردهای دگراندیشانه درون گفتمان سنتی مطالعات اسلامی نبوده و احتمالاً نخواهد بود.

در دنیای پرشتاب امروز انسان‌ها، از جمله انسان مسلمان، هویت‌های متکثری دارند که دین تنها یکی از ابعاد آن است. دین مانند گذشته مرکز آگاهی انسان‌ها نیست. فمینیسم اسلامی کوشیده با بازخوانی ریشه‌های دینی از آن‌ها کسب اعتبار کند، غافل از اینکه در این مسیر خود را با بدنهٔ عظیم سنتی درگیر می‌کند که با مقتضیات دنیای جدید جور نیست و ظرفیت یادگیری و تغییر بسیار پایینی دارد. در واقع، خلاف نظر بدران، تجربهٔ زندگی، کنش و نظرورزی در کشورهای مسلمان به زنان مسلمان نشان داده که بهتر است «مسئلهٔ زنان» را بیشتر نزاعی سکولار و اجتماعی ببینند تا قدرت چانه‌زنی بر سر حقوق بنیادی انسان مدرن را داشته باشند. گستراندن دامن بحث به متون اسلامی، تاریخ اسلام و تعریض آن به جغرافیای جهان اسلام گرچه می‌تواند ارزش‌های نظری داشته باشد و بر عمق مطالعات مدرن دربارهٔ سنت بیافزاید، اما نمی‌تواند تاثیر ملموسی بر فرودستی زنان در جوامع اسلامی برجای بگذارد. در عین حال، گرچه ارتباط انسان امروز با دنیا و ارزش‌های دنیای مدرن به‌طور کلی بیشتر از ارتباطش با ارزش‌های سنتی خود است، اما هر کشوری بنا به شرایط سیاسی و اجتماعی خود باید با «مسئلهٔ زن» مواجه شود و از این جهت حساب دیاسپورای این جوامع و نیازهای آنان هم از ساکنان فعلی آن کشورها جداست. شاید بتوان گفت «گفتمان فمینیسم اسلامی» امروز به اندازهٔ زمان نگارش این کتاب زنده و پویا نیست و شوقی بر نمی‌انگیزد، گرچه سند بی‌بدیل و زنده‌ای از مشارکت معرفتی زنان در فهم متن مقدس، تفاسیر و احادیث است.

